رقابت با حریف دوپینگی

روستا، علی

به سبب شرایط خاص کشور،هر چه تولید می‏شد،به فروش می‏رفت؛و در مواردی‏ هم هر چه ناقص‏تر تولید می‏شد،به قیمت بالاتری هم به فروش می‏رفت!بدین سان، هزینه تولید،کیفیت کالا،شیوه کارآمد تولیدی،و بازاریابی،نوآوری و خلاقیت، که باید مسائل اولیه و اصلی هر بنگاه تولیدی باشد،جایی در تفکر تولیدی مدیران نداشت. تجربه و آموخته‏های دوران جوانی،اگر در دم هم قابل زدودن باشد،به خودی خود و به راحتی،و بدون آموزش و تجربه کافی،با قدرت ابداع و خلاقیت جایگزین نمی‏شود.

همانطور که هنوز بعضی از مدیران ارشد کشور شاخص‏های عجیب و غریب برای‏ نشان دادن ابعاد موفقیت،مورد استفاده قرار می‏دهند؛مثلا اخذ بیشتر مالیات و افزایش‏ درآمد مالیاتی،و نه تأثیر آن بر اشتغال،تورم و رشد،به منزله شاخصی از موفقیت مدیر مربوطه،و در جایی دیگر افزایش درآمدهای گمرکی،و نه تأثیر آن بر تخصیص منابع و بنگاه‏های کشور،به منزله شاخصی دیگر برای نشان دادن توانایی مدیریتی،همانگونه نیز هنوز بعضی از مدیران بنگاه‏ها برای بیان توانایی مدیریتی،از شاخص مثلا شمار افراد تحت اشتغال،و نه میزان سود که در گرو هشیاری،نوآوری و خلاقیت است،سخن‏ می‏رانند.مثلا می‏گویند مدیر 5000 کارگری در مقایسه با مدیر 500 با 50 کارگری! بکارگیری چنین شاخص‏هایی خود بازیابی از دوری مدیران از پیگیری سیاست اصلی به‏ حداکثر رساندن سود است.

مطالب فوق را می‏توان بدین ترتیب خلاصه نمود؛قیمت‏ها مختل‏اند،مکانیسم بازار با نظام قیمت‏های مختل،به تخصیص ناکار آمد منابع می‏انجامد،قیمت‏های مختلف موجب‏ آن می‏شود که سیاست به حداکثر رساندن سود توسط بنگاه که یک منافع خصوصی است، با منافع اجتماعی در تعارض قرار گیرد،فرض پیگیری سیاست به حداکثر رساندن سود توسط مدیران،که مستلزم به حداقل رساندن هزینه تولید از طریق نوآوری،ابداع و خلاقیت‏ است،ممکن است در مورد بنگاه‏های بزرگ،اصولا فرض نادرستی باشد،و سرانجام این‏ که مدیران بنگاه‏های تولیدی کشور،هر چه هوشمند و مستعد،ممکن است از تجربه و آموزش کافی برای تولید در شرایط رقابت جهانی،برخوردار نباشند.

نکات فوق ما را به بررسی زوایایی دیگر از اقتصاد کشور رهنمودن شود.بنگاه‏هایی که‏ در نظام مختل قیمت و در سایه حمایت‏های تعرفه‏ای و مجوزها،جای مناسب و سودآوری‏ یافته‏اند،به هنگام رفع اختلال در قیمت‏ها،نخستین شرکت‏هایی خواهند بود که از گردونه‏ کسب و کار خارج می‏شوند.اما صنایعی که دارای برتری نسبی ایستا براساس منابع ارزان‏ داخلی هستند،مثل صنایع مس،فولاد،پتروشیمی و نظایر آن،عدم پیگیری سیاست به‏ حداکثر رساندن سود،ممکن است موجب از میان رفتن تدریجی برتری نسبی اولیه شود. مدیران چنین بنگاه‏هایی ممکن است به سبب انحصار دسترسی به منابع ارزان،بتوانند سیاست به حداکثر رساندن سود را دنبال نکنند،و یا سرا پا به فکر بکارگیری شیوه‏های‏ کم هزینه تولید،بازاریابی کارآمد بین المللی،یا بهبود در کیفیت محصولات تولیدی نباشند. زیرا هزینه تولیدی آنها،نه به خاطر تلاش برای کمینه کردن هرینه‏ها،بلکه به سبب ارزانی‏ منابع داخلی،پایین است.بدین سان،اغماض در بکارگیری شیوه‏های تولید کم هزینه،از همه جنبه‏ها،به تدریج سود به دست آمده از منابع ارزان را از میان خواهد برد.به بیان دیگر، چنین بنگاه‏هایی نه تنها قادر نخواهند بود که برتری نسبی ایستای اولیه را به یک برتری رقابتی‏ پویا تبدیل کنند،بلکه پس از مدت زمانی به سبب پر هزینه شدن شیوه تولیدی،ممکن است‏ حتی قادر به حفظ برتری نسبی اولیه نیز نباشند.بررسی دقیق کمی این گروه صنایع که تا حد حدم عدم پیگیری سیاست به حداکثر رساندن سود،موجب تحلیل رفتن برتری نسب اولیه‏ شده است،بسیار جالب توجه خواهد بود.

چنانچه بررسی‏های کمی بر مطالب فوق صحه بگذارد،در این صورت باید چاره‏ای‏ اندیشید.به بیان دیگر،مکانیسم بازار،خصوصی سازی،اصلاح قوانین جلب‏ سرمایه‏گذاری خارجی،اصلاح مقررات گمرکی و کاهش سطح حقوق وسود بازرگانی، پیوستن به سازمان تجارت بین الملل،و نظایر آن کارگشا نخواهد بود.آنچه اکنون بدان‏ نیازمندیم،رفع اختلالات اقتصادی،و مهمتر از آن،شاید استخدام مدیران خارجی با توانایی بسیار بالا و گماردن آنان،به طور نمونه و پراکنده،در بنگاه‏های صنایع مختلف، چه خصوصی و چه دولتی،باشد.این امر نه تنها به بنگاه،که در مالکیت ایرانی قرار دارد، کمک می‏کند و به تخصیص کارآمدتر منابع می‏انجامد،بلکه مدیران مستعد و هوشمند در سایر بنگاه‏ها،و نیز مدیران لایه‏های پایین‏تر همان بنگاه را با تکنیک بالا و جدید مدیریت، در عمل،آشنا می‏سازد و به طور مستقیم و غیر مستقیم آموزش می‏دهد.بدین ترتیب، یکی از زیربناهای مهم اقتصاد کشور،که همانا داشتن مدیران توانا و خلاق و آشنا به‏ جدیدترین شیوه‏های مدیریتی است،ممکن است فراهم شود.فقط در این شرایط است‏ که می‏توانیم با دغه‏غه خاطر کمتر،سرمایه‏گذاری خارجی را جلب کنیم،و بنگاه‏های‏ داخلی را در معرض رقابت خارجی و بین المللی قرار دهیم.

بیشتر خلاقیت بنگاه‏ها خصوصی ما صرف یافتن راه‏هایی می‏شود برای: رقابت با حریف دوپینگی

علی روستا

 ماهیت کار بنگاه خصوصی در همه جای‏ دنیا در دو مقوله‏ی تولید بیشتر و سود افزونتر خلاصه می‏شود که نتیجه‏ی آن،افزایش ثروت‏ سهامداران بنگاه خواهد بود.فعالیت بنگاه‏های‏ خصوصی ما نیز مانند همه جای دنیا بر پایه همین‏ هدف کلی استوار است؛افزایش ثروت‏ سهامداران که بعضا با اندکی تسامح به عنوان به‏ حداکثر رساندن سود نیز به آن اشاره می‏شود. در این میان،اما برخی دولتمردان و گروه‏های‏ اجتماعی ما به این هدف و مسئولیت اصلی‏ بنگاه اقتصادی به گونه‏ای نامقدس و منفی‏ می‏نگرند.این در حالی است که نه تنها فعالیت‏ بنگاه‏های خصوصی ما قانونمند است بلکه در سال‏های اخیر،جهت‏گیری اصلی در اقتصاد کشور به سمت خصوصی سازی بوده است.به‏ این ترتیب،طبیعی است که یکی از دل‏نگرانی‏های عمده بنگاه داران ما همین نگاه‏ منفی باشد؛هر چند که آن را به صراحت بر زبان‏ نمی‏آورند.

مسئولیت و کار بنگاه اقتصادی این است که‏ در پی هدف اصلی فعالیت خود(یعنی به حداکثر رساندن سود سهامداران)باشد اما همواره از این‏ بیم دارد که عده‏ای توفیق بنگاه‏ها را ضد ارزش‏ قلمداد کنند.حال آن که در واقع برای بنگاه‏هایی‏ که با وجود چنین ناامنی خاطر،می‏توانند توفیق‏هایی به دست آورند باید ارزشی افزونتر قائل شد.از مهمترین عوامل موفقیت در فعالیت‏ اقتصادی،آن هم در بخشی که همه ریسک آن بر عهده‏ی سرمایه‏گذار است،برخورداری از امنیت خاطر است.بخش خصوصی مانند هر بخش دیگری که در قانون اساسی به رسمیت‏ شناخته شده تابع یک سلسله نظارت و قوانین‏ است و در همان چارچوب نیز فعالیت دارد.

دولت باید تصمیم بگیرد که به معنی واقعی‏ به وظایف اصلی خود بازگردد و جدا از زمینه‏سازی برای فعالیت بخش خصوصی و نظارت بر کار این بخش(برای این که مبادا از چارچوب قانون خارج شود)،باید بپذیرد که‏ بکارگیری هر شیوه‏ای برای کسب سود بیشتر، به شرط آن که مخالف با قانون نباشد محترم‏ شمرده شود.دولت فقط باید چارچوب قانونی‏ فعالیت‏ها را مشخص کند و بر آن نظارت داشته‏ باشد؛نه چیزی بیشتر.دولت حتی برای خودش‏ هم باید این شیوه را پیش گیرد.این که یک مدیر برای موفقیت بیشتر چه شیوه‏ای بکار می‏برد یکسره به خود مدیر مربوط است.

در واقع به تعداد مدیران،راه‏های مختلفی برای رسیدن به‏ موفقیت وجود دارد.دولت فقط باید مراتب باشد که این‏ شیوه‏ها خارج از چارچوب قانونی نباشد.

بخش خصوصی نیازمند توجه واقعی

اگر این همه از اصل حضور بخش خصوص ستایش و تجلیل می‏شود،پس باید برای فعالیت‏هایش نیز زمینه را آماده‏ ساخت و پذیرفت که سودآوری زیاد این بخش نشانه تعقل و تلاش آن است و نه چیزی دیگر.معیار کارآیی بخش‏ خصوصی از روی میزان سودآوری آن در چارچوب قوانین‏ و مقررات مورد قضاوت قرار می‏گیرد.این سودآوری دارای‏ آثار اجتماعی و اقتصادی مفیدی است.سود بنگاه اقتصادی‏ خصوصی به چند سرفصل تقسیم می‏شود،بخشی از آن به‏ شکل مالیات به خود دولت باز می‏گردد،بخشی هم صرف‏ توسعه و گسترش و ایجاد بازار کار خواهد شد.عدم موفقیت‏ هر بنگاه اقتصادی زیان مستقیم به اقتصاد و اجتماع هم هست.

توجه نشان دادن به بخشی خصوصی باید از حرف به عمل‏ درآید.واقعیت این است که حتی دولتمردان ما از نشان دادن‏ چنین توجهی واهمه دارند.به عبارتی،آنها خود را از بخش جدا می‏دانند.مصداق این سخن را به شکل بارزی می‏توان در ترکیب‏ همراهان مقامات ایرانی در سفرها دید؛که به شکل نومید کننده‏ای‏ خود را به رخ می‏کشید.این در حالی است که در ترکیب هیات‏ های خارجی اعزامی به ایران،بارها دیده‏ایم که گاه تعداد همراهان‏ بخش خصوصی از مدیران دولتی بیشتر بوده است.حتی در برخی‏ مواقع رییس یک هیات دولتی،نقش بازاریاب شرکت‏های‏ خصوصی همراه خود را بازی می‏کند؛نمونه آن را چند سال پیش‏ در سفر نخست وزیر ترکیه به کشورمان شاهد بودیم.

بنگاه خصوصی و بنگاه دولتی

هر چند تفکیک بخش‏ها به دولتی و خصوصی از نظر فلسفه‏ و نوع نگاه در تحلیل،لازم است ولی هر دو اجزای یک کشورند که توفیق هر بخش به معنی موفقیت ملی است.نباید این دو بخش را رو در رو یکدیگر قرار داد و به گونه‏ای از آنها سخن‏ گفت که از دو نیروی متخاصم سخن گفته می‏شود.اینها دو نیروی همسو و هم جهت هستند که یکی بر حسب ذات به‏ دنبال سود مستقیم مادی است و دیگری در پی انجام‏ مسئولیت‏هایی است که بر عهده دارد.بنگاه‏های خصوصی‏ از دولت انتظار دارند برای فعالیت آنها زمینه مناسبی فراهم‏ آورد و در زمینه جمع‏آوری اطلاعاتی که از توان تک‏تک‏ واحدها خارج است آنان را یاری کند و فضایی ایجاد کند که‏ این بخش در امنیت خاطر به فعالیت بپردازد زیرا امنیت خاطر مهمتر از امنیت سرمایه است.در واقع،سرمایه،حاصل امنیت‏ خاطر است؛نه امنیت خاطر،حاصل سرمایه.

دولت باید در حرکتی دیگر برای هموار ساختن فعالیت‏ بخش خصوصی،تبعیض رفتاری و مقرراتی برای فعالیت‏ میان دو بخش دولتی و خصوصی را از بین ببرد.هم اکنون‏ این نوع رفتار در اعطای تسهیلات بانکی به دو بخش اعمال‏ می‏شود.در حالیکه بخش دولتی به راحتی به این تسهیلات‏ دسترسی می‏یابد اما بخش خصوصی با مقررات ریز و درشت‏ فراوانی دست به گریبان است که تضمین‏های عجیب و غریب از آن جمله است.گاهی تهیه این مدارک زمانی میسر می‏شود که دیگر تسهیلاتی باقی نمانده است.از سوی دیگر فراهم کردن همین تسهیلات خود هزینه‏هایی را بر تولید تحمیل می‏کند.

پس از انقلاب با پدیده‏ای در ایران رو به‏رو شدیم که البته‏ مقداری از آن جزو طبیعت انقلاب بود.تعدادی از صنایع‏ به تازگی برای‏ تشویق امر پژوهش‏ شرکت‏ها را مجبور کرده‏اند که‏ 2 درصد از درآمد سالانه خود را صرف‏ تحقیق و توسعه‏ کنند.اما این کارها «باید»بردار نیست

در اثر انقلاب بی‏سرپرست ماندند و مصادره شدند تعدادی‏ نیز چون به دولت بدهی داشتند نه مصاره بلکه ضبط شدند. به دلیل حجم بالا و تعداد این واحدها،دولت به بنگاه‏دار بزرگی تبدیل شد.پس از مدتی،با مطرح شدن بحث‏ خصوصی سازی،دولت به فکر واگذاری افتاد.نتیجه این‏ سیاست به حضور موجوداتی ختم شد که بی‏شباهت به‏ شترمرغ نیستند.یعنی از جهان خصوصی هستند و از جهاتی‏ دولتی.اینها تحت عنوان شرکت‏های متعدد وابسته به‏ بانک‏ها،نهادهای عمومی مانند صندوق‏های بازنشستگی، تامین اجتماعی،بنیاد مستضعفان،بنیاد شهید و غیره به‏ فعالیت پرداخته‏اند.جدای از فعالیت‏هایی با سرمایه‏های‏ بالا مانند ذوب‏آهن و...که بخش خصوصی ضعیف کشور قادر به سرمایه‏گذاری در آن نیست،در بقیه زمینه‏ها مانند مواد غذایی،دارو،نساجی،سیمان،لوازم خانگی و...این‏ شرکت‏های وابسته به دولت،دوشادوش بخش خصوصی‏ فعال هستند.هر چند براساس تعریف و بر طبق قانون محاسبات‏ عمومی،این شرکت‏ها دولتی نیستند ولی این کلاه شرعی‏ گذاشتن بر سر شرکتی است که در ماهیت دولتی است ولی در صورت خصوصی تلقی می‏شود.این شرکت‏ها با چنین ماهیتی‏ به رقبای اصلی و عمده بخش خصوصی بدل شده‏اند و در این‏ رقابت نابرابر،برنده هم هستند.

زیرا در بخش خصوصی،ریسک و بازده کار،هر دو متعلق‏ به صاحب سرمایه است.اما در این شرکت‏های شترمرغی‏ این گونه نیست.اگر این شرکت‏ها سوآور باشند مدیرانشان‏ از این‏سو،نفع مدیریتی خواهند برد.ولی در صورتی که‏ زیان ببینند،مدیران آنها متحمل زیانی نمی‏شوند و حداکثر دچار عدم النفع می‏شوند و مزایای مرتبط با سود را نمی‏گیرند.به عبارتی،هر وقت شرکت سود کند،مدیر در سود آن با دولت شریک است اما هر وقت ضرر کند،مدیر در ریسک ناشی از تصمیمات غلط مدیر را متحل می‏شود.به‏ این ترتیب،این مدیر در موقعیتی است که با راحتی خیال‏ بیشتری دست به اقدام می‏زند و ترسی از ریسک ندارد.نداشتن‏ ترس از ریسک،سبب تهور هر آدم هر چند نامتهوری‏ می‏شود.ترس از ریسک فقط برای کسانی است که ناچارند زیان‏های احتمالی آن را به عهده بگیرند.زیان ریسک‏های این‏ شرکت‏ها متوجه مدیران آنها نیست.

با توجه به منابع و تعاریف،ریشه‏های ریسک متعدد است، اما به طور خلاصه،ریسک یعنی از بین رفتن بازده مطلوب.این‏ از بین رفتن بازده مطلوب به یک اندازه‏ای که جمع شود، نتیجه‏اش از بین رفتن اصل یعنی سرمایه خواهد بود.بخش‏ خصوصی برای مقابله با این مشکل در پی حذف یا کاهش منابع‏ ریسک است و زمانی که توان حذف و یا کاهش ریسک را نداشته‏ باشد می‏کوشد متناسب باتحمل ریسک،بازده را افزایش دهد. به عبارت دیگر،هر کسی در یک میزان ریسک ثابت به دنبال‏ پروژه‏ای با بازده بالاتر است و به همین ترتیب،در میان چند پروژه با بازده ثابت،پروژه‏ای که ریسک کمتر دارد انتخاب‏ می‏شود.از همین اصل،تعریف تئوریک رابطه ریسک و بازده‏ به دست می‏آید.با توجه به این ویژگی که بخش خصوصی در پی حذف یا کاهش ریسک و یا کسب بازده بالاتر در شرایط ریسک است،هر حرکت قانونمند او باید محترم شمرده شود.

نفوذ در بخش دولتی

بخش خصوصی نه تنها در پی نفوذ در شرکت‏های دولتی‏ است بلکه برای نفوذ در هر محلی که منافعش را حداکثر کند تلاش می‏کند.این که در بسیاری از محافل جهانی از لابی‏ مدیران شرکت‏ها سخن گفته می‏شود در واقع اشاره‏ای است‏ به همین نفوذ.این موضوعی است عیان،شناخته شده و مشروع.باید توجه داشت که بخش خصوصی با این نفوذ،در صدد است از تصویب قوانینی که منافعش را به خطر می‏اندازد جلوگیری کند و یا برای تصویب قوانینی که در بردارنده‏ منافع او است،حمایت و نظر مثبت جلب کند.نباید لابی را رد کرد.مراجعه به دولتمردان غیر قانونی نیست،دولتمردان‏ نباید تحت نفوذ قرار بگیرند.البته اگر نفوذ برای فرار از وظیفه‏ قانونی باشد،بدیهی است که کار قابل دفاعی نیست.اصل‏ نفوذ کردن اشکال ندارد،نوع عمل و چگونگی آن باید مورد توجه قرار گیرد.

رقابت بخش خصوصی با بنگاه‏های دولتی،رقابتی یکسره‏ ناعادلانه است.در بخش خصوصی رقابت حاد و نفس‏گیر میان بنگاه‏های خصوصی که چه بسا به تعطیلی برخی بنگاه‏ها بینجامد مورد قبول است و همه از این رقابت عادلانه رضایت‏ دارند.اما واحدهای دولتی با برخورداری از انواع و اقسام‏ حمایت‏ها،شرایط نابرابری را برای رقابت بوجود می‏آورند که‏ بخش خصوصی با تمام نیروی خود نیز قادر نیست با این حریف‏ دوپینگی رقابت کند.حمایت دولت از بنگاه‏های دولتی چیزی‏ جز دوپینگ کردن یک بازیگر در میدان مسابقه نیست.

بنابراین به بخش خصوصی ایرادی وارد نیست که برای‏ مقابله با این حریف دوپینگ کرده به ابتکارات و خلاقیت‏های‏ مختلف دست بزند.مثلا خیلی‏ها با اشاره به برخی قراردادهای‏ شرکت‏های خصوصی با این شرکت‏های دولتی،می‏کوشند بخش خصوصی را به خاطر ترفندهای نامتعارفی که برای به‏ حداکثر رساندن سود به کار می‏برد،مورد انتقاد قرار دهند.به‏ عنوان نمونه،به برخی قراردادهای سفارش قطعات میان‏ بنگاه‏های خصوصی و دولتی اشاره می‏شود که در آن،بنگاه‏ خصوصی به جای آن که طبق قرارداد،همه قطعات سفارشی‏ فلان بنگاه دولتی مونثاژکار را بسازد،بخش عمده‏ی آن را از خارج وارد می‏کند و به جای قطعات ساخته‏ی خود به بنگاه‏ دولتی عرضه می‏کند به این ترتیب بنگاه خصوصی،به جای‏ آن که یک تولیدکننده باشد،تبدیل به یک وارد کننده قطعات‏ برای بنگاه دولتی شده است.البته در این میان سود بیشتری هم‏ نصیب برده و یا درست کم از زیانی احتراز کرده است.

واقعیت این است که این موضوع را باید از دو زاویه‏ نگریست.اگر این ابتکار یا ترفند مقابله با حریف دوپینگی، عملی غیر قانونی است باید مسئولی که برای حضانت از قانون،هزینه‏ای را بر جامعه وارد می‏کند مورد باز خواست‏ قرار گیرد.سخن بر سر این نیست که بخش خصوصی اصلا مقصر نیست،ولی اگر در جامعه‏ای قانون شکنی زیاد است آیا باید گفت مردم ذاتا بد و قانون شکنی هستند؟یا در متناسب‏ بودن قانون باید شک کرد؟چه بسا فضا آنقدر بر یک گروه تنگ‏ است که جز با قانون شکنی نمی‏توانند ادامه کار دهند؟

تازه در چنین شرایطی نیز،کنترل چنین تخلفاتی کار مشکلی‏ نیست.با کمی دقت،در میزان واردات مواد اولیه،میزان برق‏ مصرفی و دهها عامل کنترلی دیگر،می‏توان متوجه نوع‏ فعالیت‏های طرف قرارداد شد.ولی اگر در قرارداد راه فرار قانونی وجود داشته باشد و بنگاه خصوصی از این راه فرار استفاده کرده باشد؛باید با دقت در قراردادهای بعدی، راه‏فرارهای قانونی را بست.در این میان،برخی نیز ایراد می‏گیرند که بنگاه‏های خصوصی ما چرا همه خلاقیت خود را فقط صرف یافتن راه‏های فرار می‏کنند و این خلاقیت را در جهت نوآوری و ابداعات صنعتی به کار نمی‏گیرند.واقعیت‏ این است که باری نوآوری و خلاقیت به چیز دیگری نیازمندیم.

نوآوری و استراتژی دراز مدت

نبود استراتژی دراز مدت از جمله مشکلات در کل کشور است که اقتصاد هم گریزی از آن ندارد.این مسئله بر نوآوری‏ بخش صنعت و به ویژه نوآوری در بخش خصوصی تاثیر مستقیم‏ و منفی دارد.حرکت واقعی نوآورانه به یک نوع امید و افق‏ دراز مدت نیازمند است.تحقیقات و پژوهش‏ها(بسته به میزان‏ پیچیدگی آنها)تا رسیدن به نتیجه و تبدیل شدن به تولید انبوه و ارائه به بازار،گاه تا چند سال زمان می‏برد.بنابراین،مقوله نوآوری‏ مقوله‏ای کوتاه مدت نیست.باید دیدی دراز مدت داشت.اما دید دراز مدت به شرایط و لوازمی نیاز دارد که موجود نیست. از همین‏رو نمی‏توان انتظار نوآوری داشت.در شرایط کنونی‏ کسی حاضر نیست برای رسیدن به یک بازده چندین ساله‏ سرمایه‏گذاری کند.امروز در فضایی به سر می‏بریم که هیچ چیز استراتژی ندارد.این که دیگر کشورها تا این حد روی استراتژی‏ تاکید می‏کنند،به خاطر دید دراز مدت و چند جانبه‏گرای آنان‏ است.در ایران حرکت دراز مدت وجود ندارد.به همین دلیل‏ یک بنگاه،با این استدلال که نباید خلاف جریان آب شنا کند، مجبور است خود را از نگاه دراز مدت و نوآوری محروم کند.

تحقیق و توسعه یا همان RD که پایه و مایه نوآوری است،به آن‏ معنا که در کشورهای دیگر در پیش گرفته می‏شود،در تمام‏ بنگاه‏های ما مفقود است.البته به تازگی برای تشویق امر پژوهش، شرکت‏ها را مجبور کرده‏اند که 2 درصد از درآمد سالانه خود را صرف تحقیق و توسعه کنند.اما این کارها«باید»بردار نیست.این‏ جمع اضداد است.با این بایدها به نوآوری نمی‏رسیم.در کشورهای‏ دیگر،شرکت‏ها به میل خود در این کار سرمایه‏گذاری می‏کنند زیرا در غیر این صورت از گردونه خارج می‏شوند.در آنجا،رقابت‏ است که«بایدها»را رقم می‏زند نه بخشنامه و دستور العمل.با این‏ «بایدهای»قانونی،فقط سرمایه‏ای که صرف به اصطلاح تحقیق و توسعه می‏شود،هدر می‏رود و دولت از درآمد خود یعنی بخشی‏ از مالیات بنگاه‏ها محروم می‏ماند.بنابراین،قانون باید خودش را تطبیق دهد.آن بخش خصوصی موفق خواهد بود که قابلیت انعطاف‏ بیشتری دارد.زیرا در فضای پیوسته در تغییر،محکوم به شکست‏ خواهد بود.به همین دلیل است که برخی واحدهای تولیدی ما وارد کننده و فروشنده مواد اولیه شده‏اند.این واحد تولیدی نباید مواد اولیه بفروشد اما مقررات حاکم بر تولید آنچنان دست و پایش را بسته‏ که تصمیم می‏گیرد با از این ستون به ان ستون کردن به سودی برسد. با این استدلال،بخش خصوصی دید دراز مدت‏تر از دید حاکم‏تر تصمیمات کلان ندارد؛نمی‏تواند هم داشته باشد.